



فصلنامه مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام - سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۸

صص ۱-۱۵

مردم‌سالاری دینی راهکار حقوقی جهان اسلام برای گذر از جریان‌های سکولار و بنیادگرایی سلفی

دکتر ابراهیم موسی زاده* - دانشیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۲۵

چکیده

یکی از مهم‌ترین چالش‌های جهان اسلام، رویش و رشد جریان‌های سیاسی عاریتی، غیراصیل و معارض با اصول دینی و فرهنگ اجتماعی - سیاسی مسلمانان است و جهان اسلام از این لحاظ جریان‌های متعدد خرد و کلانی را پشت سر گذاشته است. عصر حاضر جهان اسلام را می‌توان عصر تقابل و معارضه دو جریان عمده «سکولاریسم» و «بنیادگرایی سلفی» نامید که با توجه به اقتضائات اسلام و جامعه مسلمانان، هیچ یک از این دو جریان، جریان کامل و مناسبی برای کشورهای اسلامی نمی‌باشند. در مقابل دو جریان مذکور، الگوی «مردم‌سالاری دینی» مطرح می‌شود که احیای جهان اسلام و تأمین خواسته‌ها و نیازهای امت اسلامی و شهروندان کشورهای اسلامی را از طریق اصلاحات مبتنی بر پایه‌های ذاتی اسلامی در کنار پذیرش حاکمیت مردمی، امکان‌پذیر می‌سازد. موضوع اصلی این مقاله، تبیین مردم‌سالاری دینی؛ به عنوان راهکار حقوقی بنیادین، برای تأمین مقاصد و اهداف دینی و دنیوی کشورهای اسلامی است که این نوشتار با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی درصدد پاسخ به این سؤال می‌باشد که الگوی «مردم‌سالاری دینی» از چه ظرفیت‌هایی برخوردار بوده و چگونه به ایفای رسالت خود می‌پردازد؟ که اجمال یافته‌های تحقیق این است که مردم‌سالاری دینی مبتنی بر حاکمیت الهی و حاکمیت مردمی بوده و با پذیرش کرامت انسانی، آزادی، مساوات، حق تعیین سرنوشت و سازوکارهای مردم‌نهاد مانند قانون اساسی، انتخابات، شورا، مشورت و اکثریت؛ به ایفای رسالت خویش می‌پردازد.

کلید واژگان: جهان اسلام، امت اسلامی، سلفی‌گری، سکولاریسم، مردم‌سالاری دینی.

۱. مقدمه نظری و توجیهی

عصر حاضر جهان اسلام را می‌توان عصر تقابل دو جریان عمده «سکولاریسم» و «سلفی‌گری» نامید. به این معنا که کشورهای اسلامی به ویژه گروه‌های نخبه‌ی فعال، جوانان و اقشار سیاسی و اجتماعی برای مشروعیت بخشیدن به نظام‌های سیاسی خویش، با عنایت به فقدان الگوی بومی نظام سیاسی، مبتنی بر مبانی دینی و مطابق با شرایط، نیازها و اقتضائات روز، دو جریان اصلی را پیش گرفته‌اند و خواسته‌های خویش را از طریق این دو جریان اعمال می‌کنند که یک جریان، دیدگاه افراطی سلفی‌گری با طیف‌های متنوع سیاسی، مذهبی، اجتماعی و فرهنگی را دربر می‌گیرد و جریان دیگر، دیدگاه تفریطی غرب‌گرا است که آن هم با طیف‌های گوناگون خویش و با حضور جوانان، تحصیل‌کردگان، زنان و ... در قالب الگوی سکولاریسم و لائسیسم جلوه‌گر می‌شود.

اکنون، فرضیه نوشتار این است که با توجه به اقتضائات دنیای اسلام و رویکردهای اصیل اسلامی، هیچ یک از این دو جریان مذکور، راه حل کامل و مناسبی نمی‌باشند، چرا که از طرفی، جمع بین دو جریان سیاسی مذکور، با حفظ عناصر اصلی آنها امکان‌پذیر نیست و از طرف دیگر، پذیرش کامل و بدون قید و شرط هر یک از این جریان‌ها، به معارضه دائمی با جریان مقابل انجامیده و نهایتاً منجر به جنگ و خونریزی و تهدید صلح و امنیت جهانی و منطقه‌ای می‌گردد.

بر این اساس موضوع اصلی نوشتار، ارائه راهکار بنیادین حقوقی برای احتراز از آسیب‌های جریان‌های مذکور می‌باشد.

۲. روش تحقیق

این مقاله با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی درصدد پاسخ به این سؤال‌ها می‌باشد: که راهکار حقوقی جایگزین برای جریان‌های مذکور چیست؟ آیا الگوی «مردم‌سالاری دینی» راهکار مناسبی برای این منظور می‌باشد؟ مردم‌سالاری دینی از چه ظرفیت‌هایی برخوردار بوده و چگونه به ایفای رسالت خویش می‌پردازد؟ و سؤال‌های متعدد دیگری که این نوشتار در راستای تأمین اهداف موضوع اصلی و پاسخ به سؤالات مذکور سامان یافته است. لازم به

یادآوری است که اهمیت و ضرورت پژوهش، در اهمیت جهان اسلام و برقراری آرامش توأم با حس برادری و اتحاد مسلمانان و جایگاه خاص کشورهای اسلامی نهفته است.

۳. سیر تحولات اهم جریان‌های سیاسی در جهان اسلام

با صرف‌نظر از جریان ایمان و نفاق که در زمان حیات حضرت رسول اکرم (ص) و در حکومت مدینه وجود داشت (Zoragh,2018:645) اولین جریان کلان سیاسی - اعتقادی که جهان اسلام را به خود مشغول داشت جریان امامت و خلافت بود (Deement,2011:39). به این معنا که پس از رحلت حضرت رسول اکرم(ص) و علی‌رغم وجود مبانی نظام سیاسی اسلام، بر سر مسئله‌ی نحوه اداره امور مسلمین، میان مسلمانان، اختلاف به وجود آمد که این اختلاف‌نظر، اساس شکل‌گیری دو جریان امامت و خلافت شد.

جریان «خلافت» نمونه آرمانی دولت اسلامی از نظرگاه اصحاب سقیفه بود و جریان «امامت» الگوی حکمرانی از منظر اهل البیت (ع) و خاندان پیغمبر(ص) بود (Zoragh,2018:423). جریان بعدی که برخاسته از روحیه قبیله‌گرایی و نژادپرستی بود و حاصل حیات پیامبر(ص) را که شریعت اسلام و وحدت اقوام بود، به مخاطره انداخت، جریان عرب و عجم یا همان جریان اموی و موالی بود. این جریان، بازتاب نوعی انحراف فکری و سیاسی در جامعه‌ای بود که ریشه‌های عمیقی در جاهلیت و دوران ما قبل خود داشت و انحراف مورد نظر را به اوج خود رساند (Zarrin Koob,2005:266).

جریان مهم و بسیار گسترده دیگر که سده‌ها، جهان اسلام را دچار حوادث و بحران‌های جدی نمود. جریان غوغا سالارانه شیعه و سنی بود که خود آبیستن بسیاری از جریان‌ها و حوادث دیگر بوده است که نمود بارز این دو جریان را می‌توان در حکومت عثمانیان و صفویان ملاحظه کرد (Deement,2011:47-49).

۱. إِذَا جَاءَكَ الْمُتَنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ بِإِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُتَنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (المنافقون/۱)

چون منافقان نزد تو آیند گویند گواهی می‌دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی و خدا (هم) می‌داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و خدا گواهی می‌دهد که مردم دوچهره سخت دروغگویند.

جهان اسلام بعدها و با پشت سر گذاشتن جریان‌های سنت‌گرا (Mohajernia, 2016: 175) با جریان‌هایی چون ناسیونالیسم (Simbor, 2012: 125) تجدد و سنت، اصلاح طلبی و روشنفکری مواجه گردید (Deement, 2011: 54; Mohajernia, 2016: 265) به نحوی که این جریان‌ها، در تداوم جنبش‌های اصلاح دینی که سال‌ها قبل شروع شده بود، رسماً در قرن نوزدهم متولد گردید (Filali, 2001: 97) و لذا می‌توان این جریان‌ها را به دموکراسی سازی به تقلید از اروپا تعبیر کرد (Deement, 2011: 212). یعنی اینکه پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی، دولت‌های مستقلی که از تجزیه آن شکل گرفتند، اصلاح‌طلبی و مدرنیسم را وجه همت خود ساختند که الگوبرداری از دولت‌های اروپایی مدرن، گام اصلی در تفکر این جریان‌ها بود. آنان با نقد استبداد و دعوت به آزادی بر این اعتقاد بودند که عدالت و آزادی تنها با قانون و مدرنیته محقق می‌شود (Black, 2006: 447). جهان اسلام در چند سال اخیر و با پشت سر گذاشتن جریان‌های کلان مذکور و جریان‌های دیگر فقهی، فلسفی و کلامی، وارد فضا و عرصه‌ای شده است که دو جریان عمده دیگر، به نام‌های بنیادگرایی سلفی و جریان سکولاریسم یا لائیسزم^۱ در برابر هم صف‌آرایی نموده‌اند که هر دو جریان به ویژه افراط‌گرایی اسلامی، بخشی از موج افراط‌گرایی جهانی است (Oshamavi, 2003: 67). باید توجه داشت که هریک از این جریان‌های عمده، شامل طیف‌های وسیع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فرقه‌ای می‌باشند که معارضة و تقابل با جریان مقابل، همه این طیف‌های متفاوت و بعضاً معارض را در درون یک جریان کلان دیگر به هم متحد ساخته است (Black, 2006: 493; Mohajernia, 2016: 337).

در هر حال، جریان‌های حاکم بر جهان اسلام که با قبض و بسط خویش، کشورهای اسلامی را با فراز و فرودهایی مواجه ساخته‌اند همه از یک سنخ و یک نوع نبوده‌اند. برخی از این

۱. دلیل تفکیک سکولاریسم از لائیسزم آن است که سکولاریسم در حوزه اجتماع مطرح بوده اما لائیسزم در حوزه سیاست مطرح می‌شود. براین اساس حکومت‌ها می‌توانند لائیک باشند بی‌آنکه جامعه سکولار داشته باشند. همچون حکومت مغولان در ایران که در یک جامعه دینی حاکمیت و حکومت داشتند. و اگر جامعه‌ای سکولار باشد حکومت آن جامعه قاعدتاً دینی نیست هرچند که اگر کشوری حکومت لائیک و علمانی داشته باشد این به معنای سکولار بودن جامعه نیست و لذا ملازمه‌ای مابین سکولاریسم و لائیسزم وجود ندارد.

جریان‌ها نظیر شیعه و سنی و امامت و خلافت برخاسته از انگاره‌های درون دینی بوده‌اند، لکن برخی دیگر عاریتی، وارداتی، نفوذی و یا تحمیلی بوده‌اند. نظیر جریان‌های چپ‌گرای دینی که ریشه در آموزه‌های بلوک شرق داشته‌اند و جریان سرمایه‌داری و لیبرالیستی که ریشه در فرهنگ غرب دارد. زمانی که دنیا به دو بلوک شرق و غرب تقسیم شده بود کشورهای اسلامی نیز با دو جریان چپ سوسیالیستی و راست لیبرالیستی مواجه بودند که البته چون هر دو جریان، عاریتی و وارداتی بوده‌اند، با افول و فروپاشی رهبری بلوک شرق (شوروی سابق)، جریان چپ خود به خود از جهان اسلام رخت بر بست.

همان‌گونه که اگر روزی نظام لیبرال دموکراسی دچار استحاله یا افول گردد مسلماً جریان غرب‌گرا نیز رو به خاموشی خواهد گذاشت. به هر حال، عصر حاضر جهان اسلام، عرصه رویارویی دو جریان عمده «سکولاریسم» و بنیادگرایی افراطی و سلفی می‌باشد (Jamali, 2008: 15; Mohajernia, 2016: 337) که هر یک از این جریان‌ها، چالش‌ها و مصائبی را برای جهان اسلام تحمیل کرده‌اند (Denvar, 2000: 199) که مسلماً برای گذر و عبور از چالش‌های این جریان‌ها، می‌باید راهکارهای متقن و مبتنی بر مبانی ذاتی دین و همسو با خواسته‌های مسلمانان طراحی و پیشنهاد داد تا این دو جریان نیز مانند جریان‌های سلف خویش از جهان اسلام عبور کرده و اسلام و مسلمانان به رسالت احیاء خویش استمرار بخشند. که در ادامه به معرفی و تبیین مختصر دو جریان مذکور و نهایتاً تبیین الگو و راهکار حقوقی جایگزین و ارائه نتیجه تحقیق می‌پردازیم.

۴. تبیین هژمونی جریان‌های معاصر

همان‌گونه که گذشت، جهان اسلام در عصر حاضر با دو جریان عمده‌ای مواجه است که هریک از این جریان‌ها برای اعمال هژمونی خود متکی بر اصول و مبانی خاص خود می‌باشند که در این قسمت به معرفی اجمالی این جریان‌ها به استناد اصول و مبانی آنها می‌پردازیم:

۴-۱. جریان سکولاریسم

سکولاریسم، یعنی باور به عدم مداخله دین در شئون این جهانی (دنیوی) که در جدائی نهادهای دینی از نهادهای دولتی تجلی می‌یابد (Hywood, 2013: 100). سکولاریسم در جهان اسلام به معنای جنبش و جریانی است که می‌خواهد بنیادها و تأسیسات سیاسی و دولتی را از تسلط دین و نهادهای برخاسته از دین خارج سازد. این جریان به تقلید از جنبشی بود که برای مبارزه با اختناق و استبداد مذهبی و علیه تفتیش عقاید در قرون وسطی همراه با رنسانس و رستاخیز علمی و اجتماعی در کشورهای اروپائی پدید آمد. هدف آن عبارت بود از مبارزه با امتیازاتی که در قرون وسطی، مقامات روحانی و کلیسایی در امور مختلف سیاسی و اجتماعی در کنار اشراف و زمین‌داران بزرگ از آن بهره‌مند بودند (Amid Zanjani, 2005: 99).

طرفداران جریان سکولاریسم در جهان اسلام معتقدند که هرچند سکولاریسم نمی‌تواند ارزش‌هایی از سنخ ارزش‌هایی که اسلام انتقال می‌دهد، انتقال دهد، اما پذیرفتن آن، مانع از حمایت از این ارزش‌ها و پذیرش آنها نمی‌شود. برعکس، به علت اینکه سکولاریسم احترام به آزادی مذاهب دیگر را الزامی می‌داند، زمینه‌ی گسترش ارزش‌های اخلاقی دینی را فراهم می‌سازد. به عبارت دیگر، وقتی بلوغ جامعه به رسمیت شناخته شود و همچنین از تحمیل یک شیوه نگرش به آن جلوگیری گردد، راه آزادی بیشتر گشوده می‌شود و پذیرش باورها و اعمال دینی واقعی‌تر و با ثبات‌تر می‌گردد. دین دیگر هم چون گذشته، نظام اجتماعی و سیاسی که از سوی عالمان دین و قدرت حکومتی تحمیل شده، نیست. بلکه همچون تعهدی شخصی، ایقان و اراده اطاعت از خداست (Oshamavi, 2003: 148).

درست در همین راستاست که نظام حقوقی - سیاسی برخی از کشورهای اسلامی همچون ترکیه، اندونزی، نیجریه، لبنان، جمهوری آذربایجان و ... در جهت سکولاریسم طراحی شده و حتی قوانین اساسی برخی از کشورهای اسلامی دیگر که جنبش موسوم به بیداری اسلامی را تجربه کرده‌اند همسو با این جریان شکل گرفته‌اند. براساس قوانین اساسی برخی از کشورهای مذکور، دولت آنها جمهوری دموکراتیک و سکولار بوده و حاکمیت صرفاً برخاسته از اراده

مردم می‌باشد. اعلام دین رسمی برای دولت ممنوع بوده و از هرگونه دخالت اسلام در سیاست و امور دولتی جلوگیری می‌شود.

بنابراین ملاحظه می‌شود این جریان که قائل به عدم مداخله دین در شئون سیاسی، اجتماعی و حکومتی است؛ در قوانین اساسی حدود ۳۰ کشور از ۵۷ کشور اسلامی، به صراحت یا ضمنی اما رسماً اعلام شده است (Golizavareh, 2006:99) که علی‌رغم این اعلام رسمی، بسیاری از این کشورها خاستگاه جنبش‌های افراطی، تکفیری و سلفی‌گری شده‌اند و همین امر طبقات مختلف اجتماعی را به واکنش معارضی واداشته که دلیل آن را باید در عدم انطباق آموزه‌های سکولاریسم با واقعیت‌های جهان اسلام و کشورهای اسلامی جستجو کرد.

۲-۴. جریان بنیادگرایی سلفی

بنیادگرایی در نیم قرن اخیر به یک نیروی سیاسی رو به رشد تبدیل شده است. در میان آن دسته از عواملی که در تشدید این بحران نقش داشته‌اند می‌توان به سکولاریزاسیون، تضعیف بافت مذهبی و اخلاقی جامعه، جهانی‌سازی، هویت‌سازی غیرغربی و چه بسا ضدغربی، افول سوسیالیسم انقلابی و نفوذ شبکه‌ها و سرویس‌های جاسوسی در سطوح مذهبی کشورهای اسلامی و تحریک آنان به خشونت به منظور اسلام‌هراسی و ... اشاره نمود (Denvar, 2000:219; Hywood, 2008:101). بنیادگرایان سلفی معتقدند که جامعه اسلامی، در طول تاریخ از افکار و ارزش‌های اسلامی فاصله گرفته و باید به ارزش‌های سلف (صدر اسلام) برگردیم و این که هرچه از زمان صدر اسلام دورتر می‌شویم، اوضاع رو به وخامت می‌رود.

برای بنیادگرایی معانی مختلفی ارائه شده است که برخی از آنها عبارتند از:

✓ بنیادگرایی به جای مصلحت، یعنی اینکه توجیه وسیله توسط هدف، نوعی مصلحت اندیشی است.

✓ بنیادگرایی یا تعصب کورکورانه که معمولاً برای تحقیر مسلمانان مبارز و متعهد استفاده می‌شود.

✓ بنیادگرایی یا خشونت‌گرایی.

✓ بنیادگرایی یا عدم سازش یا دشمن.

✓ بنیادگرایی در مقابل تکثرگرایی و احترام به آراء مخالف.

✓ بنیادگرایی یا روش مندی و عمل مبنائی.

✓ بنیادگرایی یا نفی دیگران.

✓ بنیادگرایی یا خشک‌سری.

✓ بنیادگرایی یا ضدیت با نوگرایی.

✓ بنیادگرایی یا عقب ماندگی (Amid Zanjani, 2005: 226-230).

از میان معانی گوناگون مذکور مسلماً بنیادگرایی به معانی مصلحت‌گرایی، خشونت‌گرایی، تقلید کورکورانه، عدم احترام به دیگران، نفی آنان، ضدیت با نوگرایی و خشک‌سری؛ امر مذمومی بوده که موجب افراطی‌گرایی و اعمال ظالمانه و مستبدانه می‌شود. اما باید گفت که متأسفانه به دلیل انحراف از مبانی اصیل دینی و سرمایه‌گذاری سرویس‌های جاسوسی و حمایت جبهه مستکبر از آنان به منظور اسلام‌هراسی و پنهان کردن خط اصیل اسلامی، این جریان در جهان اسلام رو به رشد و توسعه گذاشته است که خود این امر، موجب عکس‌العمل شدید طبقات مختلف اجتماعی و سیاسی شده و جریان معارض سکولاریسم را تقویت نموده است که در هر حال به منظور اجتناب از این دو جریان غیر اصیل اسلامی؛ مردم‌سالاری دینی به عنوان الگوی مطلوب خواسته‌های جهان اسلام مطرح می‌شود.

۳-۴. مردم‌سالاری دینی

مردم‌سالاری دینی، ضمن اینکه عاری از اشکالات جریان‌های سکولاریسم و سلفی‌گری بوده و در مقابل آنان قرار داد، بلکه الگویی در مقابل «تئوکراسی» و «دموکراسی» می‌باشد که هر دو این الگوها، توجیه‌گر سکولاریسم و سلفی‌گری بوده‌اند. در الگوی تئوکراسی نقشی برای مردم در حکومت در نظر گرفته نشده و انسان‌ها در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی خویش فاقد هرگونه منزلت و جایگاه هستند، در حالی که دموکراسی در بنیان‌گیری و مشروعیت‌بخشی حاکمیت، به مشارکت مردم، برابری سیاسی و حکومت اکثریت متکی است. مطالعه تاریخچه‌ی تحولات نظریه حاکمیت و مشروعیت آن، نشان‌دهنده سیر تفکر غرب از «تئوکراسی» به

«دموکراسی» است. در دموکراسی، حاکمیت، قدرتی است که به دولت از طرف ملت نه خداوند تفویض می‌گردد و مشارکت شهروندان در انتخاب فرمانروایان و اخذ تصمیمات سیاسی، از ویژگی‌های دموکراسی به حساب می‌آید (Hywood, 2013: 102-103). در مقابل دو الگوی مذکور، الگوی «مردم‌سالاری دینی» قرار دارد. مردم‌سالاری دینی، در نظر گرفتن رأی، خواسته‌ها و مطالبات مردم بر اساس مبانی ارزشی می‌باشد. اگر جوهره مردم‌سالاری و دموکراسی را مشارکت سیاسی بدانیم، بی‌شک دین اسلام بر مشارکت سیاسی تأکید شایانی داشته است که برخی از سازوکارهای مشارکت سیاسی عبارتند از: شورا، مشورت، بیعت، نظارت عمومی و امر به معروف و نهی از منکر (Saidi, 2013: 167-169). مردم‌سالاری دینی اشاره به الگویی از حکومت است که بر مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی استوار بوده و با الگوهای غربی تفاوت دارد (Mesbah Yazdi, 2009: 52).

در «مردم‌سالاری دینی» دو نوع حاکمیت، البته در دو سطح متفاوت اعمال می‌شود که عبارتند از:

الف) حاکمیت الهی

ب) حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش

که حاکمیت الهی، نتیجه منطقی دلائل متقن توحید و حاکمیت انسان نتیجه منطقی اصل اعتقادی و دینی «آزادی و اختیار» انسان است^۱ (Amid Zanjani, 2018: 169) هر چند که حکومت تنها از آن مدیر و مدبر مطلق هستی است.^۲ با این حال، انسان تکویناً آزاد آفریده شده است و هرگز بر پذیرش هیچ حاکمیتی - اعم از الهی و یا غیر آن - مجبور نیست، از این رو، نه در اصل دین تحمیل است «لا اکراه فی الدین» (بقره/ ۲۵۶) و نه حکومت دینی می‌تواند اجباری باشد. تثبیت حکومت در جامعه به رغبت و آمادگی جمعی بستگی دارد و چنین حکومتی نه در

۱. فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله (بقره/ ۲۵۶)

۲. ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتوبوا ما بانفسهم (رعد/ ۱۱)

۳. ان الحکم الا الله (یوسف/ ۴۰)

تشکیل و نه در استمرار، تحمیلی نیست و تنها با خواست و اراده مردم شکل می‌گیرد و تداوم می‌یابد. در مردم‌سالاری دینی، سخن از تفوق و حاکمیت مستبدانه دین و نادیده گرفتن هرگونه نقشی برای مردم نیست تا تصور شود با به میان آوردن نظرات مردم، ناگزیر باید حکومت خداوند را به کنار گذاشت، چنان که در حکومت‌های دموکراسی و تئوکراسی، بر چنین حاکمیتی‌هایی تأکید می‌شود. البته در مردم‌سالاری دینی، تنها رأی و نظر مردم، محور امور قرار نمی‌گیرد چنان که در الگوی دموکراسی و لیبرال دموکراسی، مطرح است. به هر حال، مردم‌سالاری دینی، نقش مردم را در تعیین، تشکیل و استمرار حکومت نادیده نمی‌گیرد ولی همین حکومت هرگز مسئولیت مهم و محوری خود را در پیروی از مسیر حقیقت فراموش نمی‌کند (Javadi Amoli, 2008: 23-24).

براساس اصول حاکم بر «مردم‌سالاری دینی» مشارکت به معنای دخالت مردم در امور اجتماعی و اداره جامعه، از ارزش‌های کم نظیر در جوامع بشری است. براساس این اصول، حاکمیت خداوند، تنها وقتی محقق می‌شود که مردم نیز چنین حاکمیتی را بپذیرا شوند. ارتباط حکومت و مردم در مردم‌سالاری دینی، حاکمان را به نگاه صادقانه نسبت به ارزش مشارکت مردم سوق می‌دهد. آنان دخالت مردم را نه تنها امری دست و پاگیر و تکلف‌آور نمی‌دانند، بلکه آن را سفارشی برخاسته از تعالیم دینی می‌دانند. در مردم‌سالاری دینی، حضور و مشارکت مردم فقط در تشکیل حکومت نیست تا پس از رأی به پیدایش حکومت لازم باشد تا پایان، طبق رهنمودهای حاکمان عمل کنند و برخواسته‌های آنان گردن نهند، بلکه با دقت در اطلاق اشارات مختلف قرآنی، روایی و عقلی در می‌یابیم که خواست مردم، نه تنها در تأسیس حکومت بلکه در بقا و استمرار آن نیز نقش عمده دارد (Javadi Amoli, 2008: 111-116).

باید توجه داشت که حاکمیت با آرزوها تحقق نمی‌پذیرد، بلکه حضور مردم و مشارکت آنان را می‌طلبد. در مردم‌سالاری دینی، مردم اولاً با پذیرش دین، ثانیاً با پذیرش ولایت حاکم اسلامی، دین خدا را در جامعه به منصفه ظهور می‌رسانند.

رهبری مانند علی بن ابی طالب (ع)، وقتی که مردم با او هماهنگ نباشند و او را نپذیرند هرگز پیروز نمی‌شود. لذا، مردم‌سالاری دینی هیچ‌گاه بدون خواست و اراده مردم متحقق نمی‌شود و

تفاوت اساسی این الگو با حکومت‌های جابر و استبدادی در همین است که مردم‌سالاری دینی، حکومت مردمی است و براساس عشق و علاقه مردم به دین و حاکم اسلامی صورت می‌پذیرد و هیچ‌گاه نباید تصور نمود که اگر مردم با حکومت اسلامی نباشند و کمر همت نبندند، خداوند حکومت اسلامی را برپا می‌دارد.

البته باید توجه داشت که مبنای مردم‌سالاری دینی پیروی از حق است و مبنای دموکراسی، پیروی از اکثریت. و همچنین باید توجه داشت که در مردم‌سالاری دینی، «اکثریت» در بعضی موارد و مراحل، معتبر است که یکی مقام «تشخیص حق» است و دیگری اجرای آن. یعنی در مواردی که تشخیص حق دشوار باشد و صاحب نظران با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، رأی اکثریت معیار است. از سوی دیگر، در مردم‌سالاری دینی، حق، پیش از اکثریت و مقدم بر آن است و اکثریت کاشف حق می‌باشد ولی در دموکراسی، اکثریت، پیش از حق و به وجود آورنده آن است (Javadi Amoli, 2008: 196). در هر حال، در مردم‌سالاری دینی، رأی مردم، مشارکت آنان و حضور مردم در عرصه‌های مختلف محترم بوده و دو نوع رأی اکثریت هم معتبر است، یکی در مقام اجراء و عمل و دیگری در مقام تشخیص قانون الهی که توسط دین ارائه گردیده است. چرا که بنای عقلا بر تقدم رأی و نظر اکثریت است و شرع نیز این بنای عقلا را رد نکرده است (Javadi Amoli, 2008: 199). بنابراین، از آنجا که مردم‌سالاری دینی با برخورداری از ویژگی‌های و اوصاف مذکور، تأمین‌کننده نظرات مردم و مشارکت آنان بوده و از سوی دیگر با ابتناء بر قوانین حق اسلامی و دینی، حکومت‌های جائز و استبدادی غیر دینی در کشورهای اسلامی را نفی می‌کند، لذا تأمین‌کننده خواسته‌های اسلامی اکثریت مسلمانان و شهروندان کشورهای اسلامی می‌باشد و از این نظر می‌تواند احیاگر ارزش‌های نهفته در آمال و آرمان‌های جهان اسلام باشد (Afroogh, 2010: 92. A group of writers, 2004: 197).

البته باید توجه داشت که پس از برپائی نظام مردم‌سالاری دینی و درج اصول آن در قانون اساسی هر کشوری، باید دولت‌ها اولاً: در راستای اجرای اصول مندرج در قانون اساسی اهتمام جدی داشته باشند و مانع از انحراف از اصول اصیل اسلامی و انسانی و میثاق برآمده از آنها باشند.

ثانیاً: به خاطر منافع و مصالح زودگذر دنیوی، گرایش علمی و عملی به جریان‌های سکولار یا سلفی ندانسته باشند بلکه باید با تحمل مصائب، سختی‌ها و مشکلات زودگذر که قاعدتاً در این مسیر با آنها مواجه خواهند شد همیشه در جبهه حق مقاومت، پایداری نموده و از هرگونه اتحاد تاکتیکی با جریان‌های مقابل خودداری نموده و گرفتار «فرث» تفریط و «دم»، افراط نشده‌ و از فاجعه افراط و ضابطه تفریط بپرهیزند.

۵. نتیجه‌گیری

جهان اسلام از بدو شکل‌گیری تاکنون با جریان‌های متعدد سیاسی مواجه بوده است که بخش اعظمی از دلایل شکل‌گیری این جریان‌ها، انحراف از اسلام اصیل و توجه به عناصر قومیت، ملیت و هواپرستی در میان مسلمانان و رخنه اندیشه‌های عاریتی و وارداتی در صفوف متحد آنان بوده است.

در عصر حاضر نیز الگوهای رایج و جاری در میان کشورهای اسلامی به ویژه در حوزه حکمرانی و نظام سیاسی، یا متأثر از الگوی جهان غرب یا تحت تأثیر اندیشه‌های انحرافی تکفیری است نه مبتنی بر اندیشه ناب اسلامی.

جریان‌های سیاسی - اجتماعی غالب در جهان اسلام به ویژه بعد از نهضت موسوم به بهار عربی (بیداری اسلامی) به دو جریان عمده قابل تقسیم است: جریان افراطی و بنیادگرا شامل گروه‌های سلفی و تکفیری با طیف‌های وسیع مذهبی، سیاسی و اجتماعی و جریان تفریطی غرب‌گرا و سکولاریسم، آن هم با طیف‌های وسیع فرهنگی، سیاسی، اجتماعی به ویژه متشکل از جوانان و زنان.

در مقابل دو جریان افراطی و تفریطی، جریان اصیل اسلامی (مردم‌سالاری دینی) وجود دارد که قائل به این است که احیای جهان اسلام و حفظ منزلت، کرامت و استقلال توأم با برادری دینی و وحدت اسلامی، از طریق اصلاحات مبتنی بر پایه‌های ذاتی و اصیل اسلامی امکان‌پذیر است.

۱. اشاره است به این بخش از آیه شریفه: نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا (نحل/۶۶)

راهکار حقوقی، جمع میان دو جریان حاکم و تفسیر و تجدیدنظر در ارکان آن‌ها و تلفیق عناصر قابل جمع آن دو است که در نهایت منطبق بر هیچ یک از آن دو نخواهد بود. اسلام هرچند دموکراسی را به منزله رکن اصلی اندیشه سیاسی نپذیرفته است، لکن بسیاری از عناصر آن مانند آزادی، مساوات، حق تعیین سرنوشت مردم و حاکمیت قانون را اقتباس و سازکارهای دموکراسی مانند استقلال قوا، قانون اساسی، انتخابات، نهادهای مدنی و ... را به اجرا گذارده است که در عمل با هر کدام از جریان‌های افراطی و تفریطی متفاوت است. فرایند مذکور سرانجام به «مردم‌سالاری دینی» می‌انجامد که بر پایه ارکان و مقوله‌های سیاسی چون آزادی و مساوات مبتنی بر عدالت اسلامی و حاکمیت ملی در چارچوب شورا و پارلمان اسلامی شکل می‌گیرد و از سازکارهای دموکراسی مانند انتخابات با مایه‌هایی از بیعت اسلامی و احزاب در قالب النصیحه لائمه المسلمین استفاده می‌کند و حاکمیت قانون نیز در آن به لحاظ الهی بودن احکام اسلامی از قداست برخوردار است.

۶. قدرتدانی

از مسئولان مجله مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام تشکر می‌شود.

References

1. The Holy Qur'an.
2. A group of writers (2004). Explaining Religious Democracy, volume 1, Qom, Iran: Imam Khomeini Education and Research Institute.
3. Afroogh, Emad (2010). Revivalism and Religious Democracy, Tehran, Iran: Surah-e Mehr Publications.
4. Amid Zanjani, Abbas Ali (2005). Political Jurisprudence, volume 10, Tehran, Iran: Amir Kabir. **[In Persian]**
5. Amid Zanjani, Abbas Ali (2008). Political Jurisprudence, volume 1, Tehran, Iran: Amirkabir publications. **[In Persian]**
6. Amid Zanjani, Abbas Ali (2018). Constitutional, Tehran, Iran: Khorsandi publication. **[In Persian]**
7. Black, Antony (2006). The History of Islam's Political Thought, translated by: Mohammad Hossein Vaghar, Tehran, Iran: Etela'at Publications.
8. Deegment, Paeoul (2011). Fundamentalism, Muslim world and International System, translated by: Mahmood Seifi, Tehran, Iran: Imam Sadiq University.
9. Denvar, Nutter (2000). Al-Moslemoon al-ghademoon va al-Tahadiyat al-msteghblah, Jordan, Aman, Dar al-Forghan.
10. Filal, Ansari A (2001). Islam and laicité, translation: Amir Rezaei, Tehran, Iran: Qasideh publication.
11. Golizavareh, Golam Reza (2006). The Geography of Islamic world: Familiarity with Islamic Countries and Muslim Territories and Minorities, Qom, Iran: Imam Khomeini Institute of education and Research. **[In Persian]**
12. Hywood, Andrew (2008). Keywords in Public Politics and Law, translation: Ardeshir Amir Arjmand and Seyyed Basem Mavali Zadeh, Tehran, Iran: Amirkabir publications
13. Hywood, Andrew (2013). Politics. Translation: Abdolrahman 'Alem, 3rd edition, Tehran, Iran: Ney Publication.
14. Jamali, Mostafa (2008). Intellectual Currents in the Engineering of Islamic Civilization, 2nd edittion, Tehran, Iran: Wilayat-e Fajr Institute. **[In Persian]**
15. Javadi Amoli, Abdollah (2008). The Relationship between Religion and the World, fifth edition, Qom, Iran: Asra Publishing Center. **[In Persian]**
16. Mesbah Yazdi, Mohamad Taghi (2009). Religious Democracy, fourth edition, Qom, Iran: Imam Khomeini Institute of Education and Research. **[In Persian]**
17. Mohajernia, Mohsen (2016). The Current of Political Thinking in the Muslim World, Tehran, Iran: Islamic Culture and Thought Institute. **[In Persian]**
18. Oshamavi, Mohamad Saeid (2003). Islamism or Islam, translation: Amir Rezaei, Tehran, Iran: Qasideh sora Publication.
19. Saidi, Mehdi (2013). Religious Democracy from the perspective of Ayatollah Khamenei, Tehran, Iran: the center of Islamic Revolution Documents. **[In Persian]**
20. Simbor, Reza (2012). Islamic Awakening: Philosophical foundations and Islamic Pragmatism, Tehran, Iran: Imam Sadiq University.
21. Zarrin Koob, Abdoll Hossain (2005). Iran's History after Islam, 11th edition,

Tehran,Iran: Amir Kabir publication.[In Persian]

22. Zoragh, Mohamad Hasan (2018). the First Confrontation of Islam and Secularism, 2nd edition, Tehran,Iran Hermes publication.[In Persian]

